

روایت انقلاب بهمن

پرویز صداقت



هر تاریخی

تاریخی است درباره‌ی زمان حال

(۱)

تاریخ‌نگاری‌های رسمی انقلاب ۱۳۵۷ معمولاً اعتراضات دی‌ماه ۱۳۵۶ مردم قم به نگارش مقاله‌ای «موهن» با امضای رشیدی مطلق در روزنامه‌ی اطلاعات را سرآغاز مجموعه‌ای از اعتراضات معرفی می‌کنند که رژیم گذشته را ابتدا با ضرب‌آهنگ هر چهل روز یک‌بار به چالش کشید و در نهایت در ده روز «فجر» به سرنگونی‌اش انجامید و استقرار جمهوری اسلامی را رقم زد. معمولاً این روایت بعد از اشاره به دی‌ماه ۱۳۵۶ در قم به گذشته جهش می‌کند و به «قیام» ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید آیت‌الله خمینی در آن سال بازمی‌گردد.

در روایت دیگری از انقلاب اگرچه وقوع همه‌ی این رخدادها تصدیق می‌شود اما آغاز فرایند اعتلای انقلابی مثلاً ۱۰ شب شعر در انستیتو گوته (۱۸ تا ۲۷ مهر ۱۳۵۶) می‌تواند باشد. این روایت بر اعتراضات حاشیه‌نشینان در سال ۱۳۵۶ و اعتراضات کارگری ۱۳۵۷ و به‌ویژه اعتصاب کارگران صنعت نفت تأکید بیش‌تری می‌کند. جهش به گذشته‌ی این روایت می‌تواند به اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ باشد و سیاهکل و جنبش چریکی را پیش‌درآمدهای انقلاب بهمن برشمارد.

روایت سومی هم بود که البته در این سال‌ها با توجه به چیرگی ایدئولوژی نولیبرالی بر ذهن بسیاری از فعالان ملی‌گرا و لیبرال سابق کم‌تر شنیده می‌شود. بر طبق این روایت، انقلاب گذشته‌ی تاریخی‌تری داشت و

پیش‌درآمد آن به ناکامی انقلاب مشروطه و نیز به‌ویژه به نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق برمی‌گشت. در این روایت، از حبس و تبعید رجال ملی آگاه‌می‌شویم و اصولاً این دسته از شخصیت‌های سیاسی، جایگاهی ویژه برعهده دارند.

در روایت چهارم، انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۷۷ نقطه‌ی آغاز تحولات انقلابی در ایران است. بر طبق این روایت، روی کار آمدن جیمی کارتر و دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و سیاست حقوق بشر وی و تضعیف شاه در ایران در آغاز قرار می‌گیرد. آن‌گاه در جهش به گذشته‌ی این روایت معمولاً بلندپروازی‌های شاه و خشم امریکا و انگلستان از وی، افزایش بهای نفت و مجموعه‌ای از تحولات ژئوپلتیک دست‌بالا را دارد. پرده‌ی آخر این روایت نیز اجلاس گوادالوپ و تصمیم‌گیری رهبران جهان برای برکناری شاه است.

در سایه‌روشن میان این روایت‌ها انبوهی روایت دیگر هم به‌وجود آمده است که برحسب هدف گویندگان‌شان بر بخشی از عناصر تاریخی و شبه‌تاریخی تأکید گذاشته می‌شود، روایت‌هایی که در هاله‌هایی از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و گاه جعل‌های تاریخی گم می‌شوند.

در این میان، یک آبرروایت نیز زاده شد که حاصل عصر «پایان ایدئولوژی» است و همه‌ی روایت‌ها را تحت‌شعاع قرار داده است. این روایت می‌کوشد قهر انقلاب بر ضد رژیم گذشته را به «خشونت» فروکاهد و خشونت علیه ساختار خشونت‌آمیز را بی‌فراجم بداند چراکه تنها چرخه‌ی

خشونت را باز تکرار می‌کند. در این روایت، هر انقلابی پیشاپیش محکوم به شکست است.

(۲)

طی دوره‌ی بیست‌وپنج ساله‌ای که به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منتهی شد چند رویداد اهمیت سرنوشت‌سازی داشت. نخست کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. این کودتا در اذهان روشنفکران مشروعیت را از رژیم حاکم سلب کرده بود. اقدام مستقیم امریکا و انگلستان در بازگرداندن شاه به قدرت، رژیم حاکم را فاقد مشروعیت بیناذهانی ساخته بود. در پی کودتا، سازوبرگ امنیتی - نظامی بیش‌ترین نقش را در حفظ رژیم ایفا می‌کرد و تحولات دو دهه‌ی بعد نشان داد که رژیم هیچ‌گاه قادر نشد پایگاه اجتماعی درخوری برای خودش خلق کند.

تحول بعدی اصلاحات ارضی و برنامه‌های مدرنیزاسیون اقتصادی از اوایل دهه‌ی چهل بود. اصلاحات ارضی نیروهای کار ساده‌ی مزدبگیر برای حضور در صنایع و مهم‌تر از همه بخش ساخت‌وساز روبه‌رشد در اقتصاد ایران را فراهم کرد. از این دهه، موج مهاجرت از روستا به شهر ابعاد جدیدی یافت و این مهاجران تازه در فضای شهرها بعضاً به حاشیه پرتاب شدند. از سوی دیگر، این برنامه‌های مدرنیزاسیون پیوند روحانیت سنتی یا بخش مهمی از آن و رژیم را از هم گسست. در برابر دو جریان سکولار مخالف رژیم جریان سومی هم پدید آمد که نه بنابه ارزش‌های سکولار آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی بلکه بر مبنای مخالفت با

مدرنیزاسیون و ارزش‌های غربی در برابر رژیم ایستاد. مهم‌ترین حرکت سیاسی این جریان تا آن مقطع را در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ شاهد بودیم. سومین تحول مهم شوک نفتی اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ بود. افزایش شدید بهای نفت و به تبع آن افزایش درآمدهای دولتی با تزریق منابع مالی جدید به کالبد اقتصادی که توان جذب این منابع را نداشت بیماری‌های متعدد در این کالبد پدید آورد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها افزایش شدید شکاف طبقاتی میان بالایی‌ها و پایینی‌ها بود. رده‌های بالایی و میانی بوروکراسی نظامی و دولتی به شدت از این افزایش درآمد منتفع شده بودند. طبقه‌ی متوسط جدیدی که شکل گرفته بود به شدت فرجه شد. اما اختلاف و شکاف بین طبقات بالایی و فرودستان جامعه شدت گرفت. در سال‌های منتهی به انقلاب ضریب جینی به نزدیک به ۵۰ درصد رسید که نشان‌دهنده‌ی بالاترین شکاف طبقاتی در ایران معاصر است.

بنابراین بحران اقتصادی به همراه بحران اجتماعی و بحران مشروعیت رژیم دست در دست هم داد و در چنین شرایطی اندکی عقب‌نشینی رژیم در سال ۱۳۵۶ به پیش‌روی گسترده‌ی نیروهای مخالف انجامید به نحوی که طی دوره‌ای که اندکی بیش از یک سال طول کشید کلیت نظام سقوط کرد.

(۳)

در چنین بستری اما رؤیاهای کنشگران انقلابی متفاوت و متعدد بود. از رؤیای حکومت اسلامی تا رؤیای دموکراسی و عدالت اجتماعی، از رؤیای قسط و جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی تا رؤیای امحای مناسبات طبقاتی.

حداصل سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مملو از بحران بود. نظام دوگانه‌ی قدرت در همان سال‌ها شکل گرفت. قدرت قانونی در دستان دولت‌ها بود اما قدرت واقعی در دست حاکمان شرع، کمیته‌ها و پاسداران «انقلاب». تسخیر سفارت امریکا در سیزدهم آبان‌ماه ۱۳۵۸ و آغاز جنگ هشت‌ساله در سی‌ام شهریور ۱۳۵۹ دو نقطه‌عطف مهم برای تقویت قدرت روحانیون در این ساختار دوگانه شد.

روحانیت در واقع توانست با رهبری یک ائتلاف طبقاتی قدرت را از آن خود کند؛ بلوکی تاریخی متشکل از بخش بزرگی از روحانیت، بازاریان و طیف متنوعی از لایه‌های سنتی‌تر مردم. این بلوک هم از منابع مالی برخوردار بود هم از قدرت سرکوب سخت و هم از قدرت ایدئولوژی و سرکوب نرم. دلیل موفقیت روحانیت آن بود که قادر شد یک ائتلاف گسترده‌ی اجتماعی به رهبری خودش ایجاد کند.

در برابر آن انبوه نیروهای سکولاری که در انقلاب مشارکت داشتند، اعم از چپ‌ها و لیبرال‌ها، توان نزدیکی به یکدیگر و تلاش برای ساختن ضد‌هژمونی را نداشتند. برخی تلاش‌های اولیه نیز بعد از تسخیر سفارت امریکا و نیز آغاز جنگ به سرعت رنگ باخت. فضا نیز برای سرکوب و حذف فیزیکی و هم‌چنین مهاجرت گسترده‌ی این گروه از کشور فراهم شد.

در برابر بلوک حاکم، تشکیل بلوک تاریخی رقیب، علاوه بر نیروی مادی نیازمند ایده‌ها و ابتکاراتی بود تا بتواند به مددشان شبکه‌ها و سازمان‌دهی سیاسی خود را خلق کند. این چیزی است که اپوزیسیون هیچ‌گاه قادر به تحقق آن نبود.

اگرچه نظام پساانقلابی تا اواخر سال ۱۳۶۰ تا حدود زیادی توانست بر بحران سیاسی غلبه کند اما از آن مقطع تا امروز یعنی طی نزدیک به چهار دهه عملاً از سویی شاهد شکل‌گیری یک الیگارشسی سیاسی بودیم و از سوی دیگر شاهد نوعی انتظام‌بخشی پرهرج و مرج و نظام دوگانه‌ی قدرت که به‌ویژه در پی پایان جنگ، تغییرات قانون اساسی و برنامه‌های اقتصادی دولت تا امروز مستحکم‌تر شده است. در ابتدا بحران ناکارآمدی حکمرانی فقط با حضور و بروز بحران قابلیت توجیه داشت اما به تدریج مجموعه نهادها و روابط قدرتی شکل گرفت که استمرار حیات آن منوط به استمرار بحران بود و از این رو بحران به ویژگی دایمی نظام بدل شد.

از ۱۳۶۷ تا اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰ اقتصاد شکل‌گرفته در سال‌های بعد از جنگ قادر به حیات متابولیک خود بود اما از اوایل دهه‌ی حاضر بحران‌های متعدد ساختاری از قوه به فعل رسیدند و دامن نظام اقتصادی را گرفتند چندان که برون‌رفت از آن‌ها مستلزم تغییر ساخت قدرت در عرصه‌ی سیاسی شده است. به موازات آن، بحران نارضایی از وضع موجود با شکست و ناتوانی اصلاح‌طلبان، به‌ویژه در یک‌سال اخیر، عملاً دیگر به فراسوی مرزهای نظم سیاسی موجود حرکت کرده است. پس از سویی حاکمان نمی‌توانند همچون قبل به حاکمیت خود ادامه دهند و از سوی دیگر

محکومان نیز نمی‌خواهند همچون قبل به زندگی ادامه دهند. این وضع یک بحران ساختاری اجتماعی با تمامی عارضه‌های آن را پدید آورده است. اما چون حاکمیت تاکنون قادر و مایل به انجام رفرمی نبوده است تا نقش آفرینی و مشارکت نیروهای مردمی فراهم آید، عجالتاً با یک وضعیت تعلیق روبه‌رو هستیم که استمرار آن البته صرفاً هزینه‌های فروپاشی انتظام اقتصادی - سیاسی کنونی را بسیار سنگین‌تر می‌سازد.

(۴)

کانت از انقلاب به‌مثابه گرایش اخلاقی نوع بشر نام می‌برد. هر انقلاب پدیده‌ای است منحصر به فرد؛ چراکه اگرچه بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که زمینه‌ساز بروز انقلاب است در فضاهای دستخوش انقلاب از اشتراک‌هایی باهم برخوردارند، کنشگران انقلابی و سوژه‌هایی که انقلاب را شکل می‌دهند در هر فضای انقلابی منحصر به فردند. آنان همان کسانی‌اند که تصمیم گرفته‌اند تاریخ خود را بسازند اما نه آن‌گونه که خود می‌خواهند «بلکه در شرایط داده‌شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان مستقیماً با آن درگیرند.» قمار مخاطره‌آمیز آنان برای کسب آزادی بی‌گمان شکوهمندترین لحظه‌ی تاریخ است.

انبوه روایت‌ها از انقلاب بهمن، به‌مرور مقهور آبروایت عصر «پایان ایدئولوژی» یعنی ناگزیری شکست «خشونت» در مبارزه علیه ساختار خشونت‌آمیز است. آنچه امروز از روایت‌های انقلاب بهمن باقی مانده حاصل تلاش پیگیر برای بی‌تاریخ کردن انقلابی بوده که می‌خواست

تاریخ‌ساز باشد؛ روایت از شکستی از پیش مقدر به سبب خشونت‌ی که ذاتی انقلاب‌هاست.

واقعیت انقلاب بهمن نه یک سرنوشت از پیش مقدر که یک رویارویی طبقاتی - تاریخی بود که طی آن یک بلوک تاریخی توانست سایر گروه‌ها را از صحنه حذف کند. رهبری این بلوک ردپای مشهودی در تمامی تحولات تاریخی یک سده‌ی پیش داشت اما برای نخستین بار قدرت سیاسی را به تمامی و به طور یکجا تسخیر کرد. ائتلافی که در این انقلاب به قدرت رسید قدرتمندترین فراکسیون حاضر در انقلاب بود، اما سرنوشت انقلاب بهمن از پیش مقدر نبود.

در روایت متعارف امروزین از انقلاب بهمن، با یکی‌انگاری لحظه‌ی انقلاب و مسیر طی‌شده‌ی آن، لحظه‌ی تأسیس آزادی در این انقلاب نادیده گرفته شده و آن‌چه جایگزینش شده استمرار تعلیق و خشونت و امحای آزادی است. اما لحظه‌ی تأسیس آزادی اگرچه فشرده و گذرا، چنان درخشان و یگانه است که از یادرفتنی نخواهد بود. جوهر انقلاب بهمن همین تلاش برای فرارفتن از نردبان تاریخ و دستیابی به گوهر آزادی بود.